



عبدالرحمن نجار حیم، مصطب‌شناس و عصب‌پژوه

سعدات یار بوده است تا از نکات برجسته چند سخنرانی استاد جامعه‌شناس، «یوسف اباذری»، مطلع شوم. خلاصه‌ای از سخنرانی اخیر این استاد، با عنوان «نقد اجتماعی مرگ چهره‌ها و امر پزشکی» را نیز خوانده‌ام که در آن، بخشی از مشکلات پزشکی امروز ایران را ناشی از اجرای سیاست‌های نتولیبرالی دانسته‌اند که بحث درباره این سیاست را در صلاحیت خود نمی‌دانم، اما لازم می‌بینم چند نکته کلیدی مرتبط با معضلات رابطه بین بیمار و پزشک را مطرح کنم:

من که یک عمر به کار پزشکی مشغول بوده‌ام تابه‌حال به چنین نتیجه‌گیری قاطعی فکر نکرده بودم که «مردم ایران برای کسب آزادی و رهاشدن از مسئولیت و وظیفه روزمره، دوست دارند مریض بشوند و با بیماری رابطه رمانتیک دارند» که یکی از موضوعات مطروحه در این سخنرانی بوده است. سؤال من در این رابطه، این خواهد بود که آیا این نتیجه‌گیری قطعی براساس پژوهش انجام گرفته است؟ آیا حتی چنین موضوعی می‌تواند از نظر جامعه‌شناسی امروز ایران در اولویت پژوهشی قرار داشته باشد؟

درباره فوت «عباس کیارستمی» و پرونده پزشکی‌اش به دو مسئله پرداخته می‌شود که مایه تعجب است. چون تا آنجایی که من با دقت موضوع را دنبال کرده‌ام چنین نبوده است: اول اینکه گویا علت مشکلات پیش‌آمده در درمان «عباس کیارستمی»، عدم شناخت ایشان به‌عنوان هنرمندی سرشناس از طرف کادر درمانی بوده است. درحالی‌که تمامی قرائن نشان می‌دهد که

بازخوانی نظرات «یوسف اباذری» درباره رابطه پزشک و بیمار

سخنرانی‌ای در خور نقد

ایشان به طور ویژه از طریق آشنایی، برای درمان به بیمارستانی خصوصی مراجعه کرده‌اند و عدم‌شناختی به‌عنوان هنرمندی سرشناس از طرف پزشک معالج در میان نبوده است. بنابراین اشکالات و عوارض پیش‌آمده درمانی برای ایشان هیچ ربطی به عدم شناسایی بیمار به‌عنوان فرد اثرگذار فرهنگی نداشته است. به عبارت دیگر اگر ایشان یک فرد عادی بدون هیچ نام و نشان فرهنگی هم بودند، این اتفاقات می‌توانست رخ دهد. موضوع وابسته دومی که با حتمی‌دانستن فرض اول، مطرح می‌شود: وحشتناک‌دانستن دوربودن پزشکان از فضای فرهنگی کشور است. اولاً، نشناختن هنرمندی هرچقدر برجسته چون «کیارستمی»، به‌تنهایی نمی‌تواند نشانه دوربودن یک پزشک از فضای فرهنگی کشور باشد. ثانیاً فاصله داشتن از فضای هنری، دلیلی بر مهارت‌نداشتن پزشک در تشخیص، درمان و توان ایجاد ارتباط انسانی با بیمار نیست. معلوم نیست چرا چنین چیزی در صورت وقوع باید از نظر جامعه‌شناسی، وحشتناک باشد. درضمن، این موضوع میرهن است که دانشجویان پزشکی اغلب از شاگردان نخبه کنکورها انتخاب می‌شوند و از نظر سطح معلومات عمومی و فرهنگی از میانگین جامعه بالاتر هستند. با همه این احوال من فکر نمی‌کنم جامعه‌شناسی معروف مجبور باشد خود را به دست پزشکانی بسیار که کوچک‌ترین اطلاعی از وضعیت فرهنگ ایران و جهان ندارند، البته خوشحال شدم که ایشان در سخنرانی خود فرمودند که تمایلی ندارند تا پزشکان را به دو طیف یا گروه اهل عرفان و فلسفه یا فرهنگ‌محور و گروه بی‌فرهنگ تقسیم کنند.

درست است که علم پزشکی امروز محصول عقاید دکارتی اواخر دوران روشنگری اروپا و جدایی جوهری ذهن از تن، عقل از احساس و قبول تن چون ابزاری ماشینی جدا از روح است که مشکلات بعدی عدیده‌ای در ایجاد شکاف بین جسم و روان و رابطه انسانی به‌ویژه بین پزشک و

زاویه

بیمار، ایجاد کرده است. البته عوارض این جدپنداری جوهری که با تسلط عقل‌باوری افراطی با منشأ فراطبیعی همراه بوده، در همه ارکان جوامع مدرن نفوذ داشته و تشکیلات اجتماعی را تحت‌تأثیر قرار داده و پزشکی فقط بخش کوچکی از این معادله بزرگ است. مسلم است که پزشکی مدرن ایران نیز نمی‌توانسته از این آفت بر حذر باشد. آنچه که امروز این شکاف و جدایی رابطه انسانی بین پزشک و بیمار را در ایران برجسته‌تر کرده، ساختار آموزشی درمانی تقلیدی برگرفته از نظام آمریکایی است که رابطه مکانیکی، تکنولوژیک و ماشینی بین بیمار و پزشک را افزایش می‌دهد و دادوستد پولی بدون واسطه یا بیمه خصوصی با پزشک، در ازای خدمات درمانی را مهم و محوری می‌کند. علاوه‌برآن، گسترش بی‌قواره دانشکده‌های پزشکی و مراکز تخصصی پزشکی در اقصا نقاط ایران بدون تأمین نیروی انسانی و امکانات کارآمد برای آموزش، اغلب پزشکیانی تخصص‌گرا و وابسته به تکنولوژی تولید کرده که با شرایط بومی و نیازهای درمانی و درهای مردم آشنایی کافی نداشته و ندارند و از طرفی تأمین معیشت آنها به‌عنوان پزشک، مستقیماً به جیب مردم وابستگی دارد. معضل افزوده اینک تعریف ارزان حق ویزیت پزشکان، اغلب آنها را وادار به کوتاه‌کردن زمان ملاقات و بسنده‌کردن به نسخه‌نویسی می‌کند. بنابراین، بدون اینکه من مدافع سیاست لیبرالی یا نتولیبرالی باشم، می‌گویم که بحران موجود در رابطه پزشک و بیمار پدیده‌ای جدید نیست که طبق نظر جامعه‌شناس محترم زاییده سیاست اخیر نتولیبرال‌های ایران باشد، بلکه ریشه در ساختار معیوب پزشکی تقلیدی آمریکایی ما دارد. کم‌اینکه‌هم‌اکنون در کشورهای اروپایی، کانادا، استرالیا و نیوزیلند هم که سیاست‌های نتولیبرالی کم‌وبیش در جریان است، بحران پزشکی مانند ایران، بر کرده فشار نمی‌آورد و دردهای ریزودشت عیدیه ایجاد نمی‌کند.

مروص صحبت‌های «یوسف اباذری» درباره مشکلات سلامت نتولیبرالیسم و باقی قضایا

نگاه جامعه‌شناسانه باید دقیق باشد



همان جامعه بنا شده است و نه نقد تصورات پزشکان! روزبه‌روز پرسش‌نامه‌ها و مقیاس‌های جدیدتر برای مصاحبه و معاینه دقیق‌تر و ثبت علمی حالات بیمار در نشريات و مجامع بین‌المللی منتشر و مطرح می‌شود که مصداق علمی گفت‌وگو با بیمار محسوب و در همه‌جای دنیا اعمال می‌شوند. متأسفانه ما به دلیل مشکلات «اجتماعی» کشورمان که در ادامه توضیح خواهم داد، قادر به استفاده از آنها نیستیم، اما آقای دکتر به‌بیکاره و بی‌محایا با همان لحنی که ساکنان طب حاشیه از آن به‌وفور استفاده می‌کنند، تمام این مشکلات را به حساب طب مدرن نوشته و شعار بازگشت به بیمار و درنظرگرفتن بیمار را آشکارا خطاب به طب مدرن سر می‌دهند! تا حدی که ناگهان نگران می‌شوی که نکنند این دانش و این شور جامعه‌شناسانه با این درجه شمات عقل‌گرایی و بدون هیچ بدیل مناسبی از همان برج عاج روشنفکرانه به حضیض «دو واحد مغز شتر» و «سردی» و «گرمی» و «خلاط بلغمی» درغلند؟

استاد احتمالاً توجه نفرموده‌اند که استانداردهای یک معاینه پزشکی، زمان و شرایط معاینه و نحوه گفت‌وگو با بیمار و مهتر از همه نحوه نظارت بر این کار به‌علاوه مجلات متعدد اخلاق پزشکی علمی با کدهای سرسام‌آورشان و… چيستند، چه معنایی دارند و در کشور ما تا کجا اعمال می‌شوند و اگر نمی‌شوند، چرا؟ اصلاً آیا دلایل فرهنگی خاص دلایل اقتصادی‌ای (همان دلایلی که فلاسفه علمی مورد علاقه استاد) به آنها بها می‌دادند، در این تفاوت‌ها وجود دارند یا خیر؟ و اگر از استانداردهای معاینه پزشکی در دنیا و تفاوت‌ها و دلایل این تفاوت‌ها هیچ اطلاعی ندارند، پس چگونه در یک جمع علمی صحت‌هایی می‌فرمانید که بازتاب وسیع دارد؟ قطع نظر از دانش جامعه‌شناسی، شاید در زندگی شخصی هم یادآوری نکاتی چند مفید باشد. احیاناً جناب استاد از دوستان و آشنایان شنیده‌اند یا دیده‌اند که کسی در لندن به یک پزشک متخصص مراجعه کرده باشد و لایذ که‌گاه به بهانه‌ای، کلینیک یک متخصص داخلی در ایران را هم مشاهده کرده‌اند. به اندکی دقت تفاوت‌های عظیمی را مشاهده خواهند فرمود: معاینه یک متخصص در اروپا پروسه دشواری است که باید از قبل برنامه‌ریزی

آیا می‌دانید در کشور ما اکثریت مطق بیماران سکتةمغزی درمان نمی‌شوند؟ همان درمانی که نتولیبرال‌ها در تمام دنیا انجام می‌دهند؟ آیا می‌دانید تقریباً تمام کارهایی که یا نیازمند پیچیدگی و ظرافت علمی هستند یا نتایج آنها به‌زودی آشکار نمی‌شوند، در حال طی روندی محتوم و رو به نابودی هستند؟ آیا می‌دانید جامعه دانشگاهی ما بالاترین رتبه در رعایت‌نکردن اصول تحقیقاتی پذیرفته‌شده امپریالیست‌ها را به دست آورده است؟ آیا می‌دانید در دوه دهه اخیر حتی یک پزشک خارجی، کشور ما را برای کار بر کشور خود ترجیح نداده، حتی درخواست نکرده؟ و این در حالی است که متخصصان اروپایی و آمریکایی بسیاری با وجود مشکلات اجتماعی فراوانی که می‌دانیم، محدودترین شهرهای غربستان را برای کار برمی‌گزینند؟ من نمی‌دانم باب‌ها هم جامعه‌شناس باید بگوید که آیا چنین سیستمی را می‌توان بهانه مناسبی برای پرسش از طب مدرن و حتی کل مدرنیته به حساب آورد؟ نکته مهم دیگر در فرمایش‌های استاد، اشاره به سطح معلومات پزشکان ایرانی بود. این نکته‌ای است که این حقیر حداقل براساس قیاس با خودم آن را تأیید می‌کنم. اما باید گفت ضعف عمیق آموزش فرهنگی در تحصیلات عالیه دانشگاهی ما انکارناپذیر است. این نقیصه در وقت بسیار کم‌وبیش ما بسیار پررنگ‌تر است و هم به جهت ارتباط نزدیک‌تر با مردم اهمیت بیشتری دارد. در هیچ کجای دنیا و در هیچ حرفه‌ای تاکنون سابقه نداشته است که فردی را برای یک کار عملی تربیت کنند و نه در زمان پذیرش و نه در پایان آموزش و نه در زمان دادن مدرک هیچ‌گونه مصاحبه یا ارزیابی تخصصی از او به عمل نایند و هیچ‌گونه سؤالی هم درباره میزان کارایی‌اش از استادان مستقیم او پرسیده نشود. اما این محدود به پزشکان نیست، سایر فنون هم همین‌طور هستند. البته مقصود استاد از اطلاعات عمومی شاید بیش از همه به معنای توانایی فرا رفتن از گفتنایی باشد که با آن بالیده‌اند و به آن گورگرفته‌اند! قاعدتاً طیبیان از این زاویه هم بهتر از بقیه نیستند، اما شاید کم‌اقتدار تحصیل‌کرده ما توانایی چندانی در نگریستن به عینک گروه دیگر به واقعیات ندارند و به‌علاوه حتی در زمینه‌هایی هم که به کار تخصصی ایشان مربوط می‌شود، در بسیاری موارد برداشت‌ها و تحلیل‌هایشان بیشتر براساس قالب‌های تئوریک و ذهنی آرایش‌آمده‌ای است که براساس تعالیم مصداق‌ها را می‌کشند و نه تحلیل مشخص از شرایط مشخص و با استفاده از فاکت‌های علمی! البته ناگفته‌نماند که اتفاقاً آقای دکتر «میر» جراح «کیارستمی»، قطع‌نظر از کار پزشکی‌شان که من درباره آن به جهت تخصص صلاحیت قضاوت ندارم، شخصاً و به‌ویژه از لحاظ خانوادگی بسیار مطلع هستند و در آن تعطیلات هم به ویشام رفته بودند که جنبه‌های گردشگری آن بسیار فرهنگی‌تر و متفاوت‌تر از سایر کشورهای آن ناحیه است، تا آنجا که من می‌دانم آقای «کیارستمی» هم با وساطت دوست مشترکشان که یک طبیب-هنرمند هستند، به ایشان معرفی شده بود. در پایان، بسیار مشتاق بودم که بینیم نتولیبرالیسم در کجای کار پزشکی ما قرار می‌گیرد، اما ایشان تنها از جراحی زیبایی و هتل‌بیمارستان‌ها صحبت کردند و من نفهمیدم لیبرالیسم کجای کار ما با بیماران سکت‌های، بیماران دردمند مزمن، بیمارانی که به زحمت در بیمارستان‌های دولتی با کمترین امکانات بستری می‌شوند، قرار می‌گیرند؟ نکته بسیار ساده اما همیشه مغفول آن است که وجود یک سیستم دولتی بسیار مجهز بدون کوچک‌ترین ارتباط مالی بین طبیب و بیمار، بزرگ‌ترین آرزوی جامعه پزشکی است. مطابق معمول شرایط و مشکلات خاص کشور ما، طرایف و پیچیدگی‌هایی دارند که تقسیم‌بندی‌ها و تعاریف یک اقتصاد سرمایه‌داری ساده در برابر آن رنگ می‌بازند.

پی‌نوشت:

۱- expert opinion، پایین‌ترین سطح evidence based medicine است. بالاترین سطح دانسته‌ای است که حاصل چندین مطالعه بین‌المللی باشد.

دریچه

دستور در دسرساز

دست‌به‌دست‌کردن اخبار اجرای

فرمان ترامپ برای شهروندان هفت کشور جهان، کار سختی است. معترضان آمریکایی به این تصمیم ترامپ، ترفند اینترنتی خوبی ایجاد کرده‌اند که اطلاعات مسافرانی که به هر دلیل نمی‌توانند وارد آمریکا شوند یک جا جمع شود و شاید روزی مورد استفاده و حتی شکایت قرار بگیرد. «ردیابی چالش‌های ورود به ایالات متحده آمریکا» یکی از این کلیدواژه‌هاست. با سرچ‌کردن Tracking U.S.Entry Challenges در اینترنت می‌توانید به درگاهی مجازی وارد شوید و با یک‌کردن یک پرسش‌نامه ساده، اطلاعات اخلاخل در ورودتان به آمریکا را ثبت کنید. سایت‌های خبری معتبر آمریکا، لحظه‌به‌لحظه نتایج اطلاعات این درگاه را منتشر می‌کنند و جالب اینجاست که بسیاری از آنها که در این درگاه اطلاعات خود را مبنی‌بر عدم موفقیت در ورود به آمریکا اعلام کرده‌اند، مسافرانی از ایران هستند: «پرواز ما از فرودگاه امام‌خیمینی بود و اکنون که در فرودگاه شهر بوستون هستیم، از ورود ما به خاک آمریکا جلوگیری به عمل آمده». این را یکی از کاربیران اینترنتی در این درگاه به اقوام خود یاد کرده است. از دیگر اتفاقات جالب، ورود موفق بسیاری از مسافران از فرودگاه‌های ابوظبی و شارجه است. این در حالی است که برخی از مسافران ایرانی که فرودگاه مبدأ سفرشان فرودگاهی در خارج از ایران بوده نیز نتوانسته‌اند وارد خاک آمریکا شوند. به‌عنوان‌نمونه یکی از این مسافران که از سیدنی به نیوجرسی پرواز داشته، در این سایت اطلاعات خود را به ثبت رسانده و گفته است بعد از چند ساعت چانه‌زنی با مأموران فرودگاه، در نهایت موفق نشده به این کشور وارد شود. این اطلاعات در روزهایی ثبت شد که روزهای آغازین دستور ترامپ بود، اما این روند ادامه دارد؛ چراکه با وجود تعلیق این دستور در دادگاه و صرف‌نظرکردن ترامپ از پیگیری قضائی این دستور هنوز عواقب آن ادامه دارد. شاید برای دستور بعدی مورد استفاده قرار گیرد.

اگر از یک‌سو، اینترنت به ابزاری برای بیان اعتراضات ضدترامپی در برابر فرمان منع ورود مسافران این هشت کشور بدل شده، وکلای اینترنتی نیز وارد عمل شده‌اند تا از این آب گل‌آلود ماهی بگیرند، دو شبکه معروف فارسی‌زبان ماهواره، وقت بیشتری را به وکلای مهاجرت داده‌اند و تبلیغ وکلای بین‌المللی فارسی‌زبان، مدام برای آنهایی که درخواست پرواز به آمریکا دارند ایمیمل می‌شود. مشکل اما آنجاست که این گروه هم درست شبیه به وکلای مقیم ایران نمی‌دانستند باید برای این فرمان سه‌ماهه چکار کنند. وکلای فارسی‌زبانی که در شبکه‌های فارسی‌زبان ماهواره این روزها بازارگرمی دارند، رقم بسیار بالایی برای پیگیری حقوقی مشکل عدم ورود ایرانی‌ها به خاک آمریکا دارند. براساس آنچه در آگهی‌های تبلیغاتی آنها دیده می‌شود، متوسط برگزاری هر جلسه یک‌ساعته حقوقی با این وکلا، رقمی در حدود چهار هزار دلار است و این در حالی است که ممکن است با صرف این مبلغ هم نتوانید راهی برای ورود به آمریکا پیدا کنید. درحالی‌که دستور داده شده بود هنوز تبلیغات دریافت ویزا برای آمریکا در شبکه‌های ماهواره‌ای ادامه داشت که با تمسخر کاربران ایرانی روبرو می‌شد.

در هفته پیش و قبل از تصمیم دادگاه، بعضی از وکلا پیشنهاد دادند که رفتن به کشور ثالثی چون استرالیا یا کانادا می‌تواند یکی از این کوره‌راهی میان‌بر باشد. اما به نظر می‌رسد اکنون باید منتظر ماند و دید که ترامپ پس از مخالفت دادگاه با این دست‌ووش می‌خواهد چه راهکار جدیدی را در این زمینه تصویب کند. هرچند او اکنون در حال شناسایی مهاجران غیرقانونی و اخراج آنها از آمریکا‌ست.

نگاه

گزارش «شرق» از آنچه زیر پوست افغانستان می‌گذرد

دومینوی سقوط، فساد و جنگ تریاک

در استان هلمند، در فاصله سه ماه فقط از جانب دولت نزدیک به ۱۰ میلیون گلوله استفاده شده است، به این عدد آمار مهماتی که طرف دیگر جنگ نیز استفاده کرده است، را اضافه کنید تا شدت جنگ در آن نشان داده شود. همین آمار منتشرشده انتقادات زیادی را در پی داشته است، برخی این عدد را «بالغه» می‌دانند و حرف از «جیف‌ومیل» گلوله‌ها می‌زنند و می‌گویند: «اگر این ۱۰ میلیون گلوله را در هلمند پهن کنیم، زنده‌جانی باقی نمی‌ماند». فضل تابستانا است و اوج جنگ در افغانستان. گروه‌های مختلف سعی می‌کنند تا به هر صورت که شده بر مناطق تحت کنترل خود بیفزایند، باوجود گفته‌های دولت که از تحت کنترل‌بودن وضعیت جنگ در کشور خبر می‌دهد، ناامنی همه روز تبعات جدیدی پیدا می‌کند و مناطق تحت کنترل طالبان افزایش می‌یابد. برخلاف آنچه ادعا می‌شود، طالبان ابتکار عمل بیشتری در راه‌اندازی عملیات، گروگان‌گیری‌ها، حملات انتحاری و کنترل جاده‌ها در دست دارند. ناامنی تا چند سال قبل به چند شهر کوچک محدود می‌شد، اما امروز بسیاری از استان‌های این کشور را دربر گرفته است.

درحال حاضر و به ویژه در چند روز گذشته نه‌فقط تعدادی از شهرها به دست طالبان سقوط کرده، بلکه مراکز استان‌ها نیز در معرض تهدید طالبان قرار گرفته است. استان‌های قندوز، فراه، هلمند، غور و بغلان از لحاظ امنیتی در وضعیت بسیار بدی قرار دارند و جنگ به‌شدت در جریان است. بنابر گزارش‌ها، در تعدادی از شهرهای اطراف این استان‌ها گروه طالبان حضور سنگین دارد و احتمال حمله طالبان بر مراکز استان‌ها هر لحظه بیشتر می‌شود. به‌همین‌دلیل مردمی که در این مناطق زندگی می‌کنند، در شرایط بدی قرار دارند و به شهرهای هم‌جوار فرار کرده‌اند. فقط در منطقه‌ای به نام «دنه غوری» در استان بغلان، به گفته مسئولان آن، گروه طالبان با نیرویی حدود ۶۰۰ نفری از سه جهت به این شهر حمله و آن را تصرف کرده‌اند. به گفته یکی از مقامات این منطقه، راه مواصلاتی آن با مرکز استان دو سال می‌شد که به وسیله طالبان قطع شده بود؛ این منطقه به فراموشی سپرده شده و دولت به آن توجهی ندارد». می‌گوید این مشکل را بارها به دولت مرکزی انتقال داده است، ولی از طرف آنها توجهی صورت نگرفته. کنترل هفت الی هشت پاسگاه نیروهای ارتش افغانستان در این منطقه به دست گروه طالبان افتاده است. شورای ولایتی این ولایت درباره سقوط آن هشدار داده و گفته است اگر به اوضاع بد امنیتی رسیدگی نشود، این ولایت سقوط خواهد کرد. در لحظه تنظیم این گزارش، حدود ۲۰۰ نفر از سربازان ارتش افغانستان در شهر «جانی خیل» استان «پکتیا» در شرق افغانستان در محاصره کامل طالبان هستند. اکثر سربازانی که در این منطقه محاصره شده‌اند، شهروند استان بغلان هستند و به‌همین‌دلیل شماری از اهالی بغلان دست به تظاهرات زدند و از دولت خواهان کمک به این سربازان می‌شدند. این افراد برای چند ساعت جاده خایل، بلخ را مسدود کردند. این جاده یکی از راه‌های اساسی افغانستان است طوری‌که روزانه علاوه بر بیمارانی که از شمال کشور به کابل می‌آیند، ۳۰۰ تا ۴۰۰ تانکر گاز از طریق آن به کابل می‌رسد. در این مدتی که جاده مسدود شد، در عرض چند ساعت قیمت هر کیلو گاز مایع در کابل از ۳۹ به ۴۶ افغانی افزایش پیدا کرد.

هلمند هم در آستانه سقوط

اما استان هلمند در مرکز توجه حملات طالبان قرار گرفته که دلیل آن به گفته فرمانده نیروهای خارجی مستقر در این کشور، اهمیت مالی این استان برای طالبان است؛ زیرا زمین‌های زیادی در این منطقه از افغانستان زیر کاشت «کوکنا» قرار دارند و طالبان با به‌دست‌آوردن این ولایت، می‌تواند از طریق فروش تریاک که در این زمین‌ها به دست می‌آید پول زیادی را به دست آورد. با وجود اینکه دولت با کاشت این گیاه مقابله می‌کند، ولی با هم به شکل وسیعی در جنوب و شمال افغانستان کشت می‌شود. درهمین‌حال، معاونت مبارزه با مواد مخدر وزارت کشور افغانستان می‌گوید ۳۰ درصد جنگ در این کشور، جنگ تریاک است و در سال جاری جنگ در مناطقی که کشت و قاچاق مواد مخدر صورت می‌گیرد، شدت گرفته است. وزارت کشور از بازداشت سه قاچاقچی بزرگ نیز خبر داده است. جنگ در این ولایت با مناطق دیگر فرق می‌کند، زیرا علاوه بر گروه طالبان، گروه‌های مفاہی مواد مخدر نیز سود خود را در ناام‌بودن آن می‌دانند.

در حال حاضر از ۱۴ شهرستان (ولسوالی) این ولایت ۱۰ شهر در دست طالبان قرار دارد یا این‌گروه حضوری سنگین در آن دارد. در استان هلمند در چند روز گذشته گزارش‌ها حاکی از آن بود چند شهر (ولسوالی) در منطقه مقاومتی به دست طالبان افتاده است. اوج جنگ نیز به بدونه «داعلی» است که بنابر گزارش‌ها، جنگ شدیدی بین نیروهای ارتش افغانستان و طالبان در این منطقه در جریان است. سربازانی که در این مناطق جنگی با شبکه‌های تلویزیونی صحبت می‌کنند، از «نبود تجهیزات جنگی و توجه‌نکردن دولت، صحبت می‌کنند. درحالی‌که برخی اسناد منتشرشده نشان می‌دهد فرماندهان در یکی از مناطق جنگی تجهیزات جنگی آسیب‌دیده را به‌عنوان آهن‌پاره به کشور بازمی‌فرستاده‌اند. کنترل مناطق در ولایت هلمند ضعیف نده‌های دولت و طالبان دست‌به‌دست می‌شود. در همسایگی هلمند، استان غور نیز شاهد درگیری‌های شدیدی است. بنابر گزارش‌ها، مناطق زیادی از شهر «سپاند» در چند روز گذشته به دست طالبان سقوط کرده است. در ولایت هلمند وضعیت به گونه‌ای است که تا لحظه تنظیم این گزارش تمام راه‌های منتهی به شهر لشکرگاه، مرکز این ولایت، بسته شده است. نماینده این استان در مجلس هم می‌گوید: «اگر همه سقوط کند، شش، هفت ولایت دیگر نیز فوراً سقوط خواهند کرد».

از جنگ، تجارت ساخته شده‌است

«طوفان وزیری»، یکی از فعالان مدنی ولایت هلمند، می‌گوید نیروهای امنیتی در ولایت هلمند از نبود امکانات و تجهیزات نظامی رنج می‌برند. به گفته او، امکانات و تجهیزات که جنگجویان طالبان در هلمند از آن استفاده می‌کنند، مردن‌تر و بهتر از امکانات و تجهیزات نیروهای امنیتی افغانستان است. «وزیری» که در یک نشست خبری در کابل صحبت می‌کرد، گفت: «نیروهای امنیتی در ولایت هلمند از کمبود سلاح و اكمال به موقع تجهیزات نظامی و استحکامات نظامی رنج می‌برند. حمایت‌نکردن قوای هوایی از نیروهای پیاده سبب بالارفتن تلفات نظامیان در ولایت هلمند شده است». عصمت قانع، از آگاهان سیاسی در جنوب افغانستان، هم در این کنفرانس خبری گفت عامل اصلی بحرانی‌شدن وضعیت امنیتی در ولایت هلمند ضعف نده‌های دولتی و فساد گسترده در این نهادها است. وی می‌گوید با ضعیف‌شدن نهادهای دولتی در هلمند، طالبان خود را «قوی» احساس می‌کند، عصمت قانع همچنین افزود: «از جنگ، تجارت ساخته شده است».

به‌هرحال، اکنون با یارگیری داعش دولت افغانستان علاوه بر طالبان، باید با افراد گروه داعش که در شرق این کشور برای خود پایگاه مستحکم ساخته‌اند، نیز بجنگد.